



تخلیه از رذائل؛ اولین گام برای رسیدن به مقام بندگی است

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: فریب بزرگ شیطان به بشر این است که اگر مقداری گناه هم کردی، مهم نیست! تخلیه از رذائل؛ اولین گام برای رسیدن به مقام بندگی است.

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: فریب بزرگ شیطان به بشر این است که اگر مقداری گناه هم کردی، مهم نیست! تخلیه از رذائل؛ اولین گام برای رسیدن به مقام بندگی است.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی در سیصد و هشتمین جلسه درس اخلاق خود مطالبی بیان نموده که برای علاقه مندان در پی می آید.

اولین گام برای رسیدن به مقام بندگی

«عن امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (ع): قد أحیا عقله وأمات نفسه، حتی دق جلیله، ولطف غلیظه، وبرق له لامع كثير البرق، فأبان له الطريق، وسلك به السبيل، وتدافعت الأبواب إلی باب السلامة ودار الإقامة، وثبتت رجلاه بطمأنينة بدیه فی قرار الأمن والراحة بما استعمل قلبه وأرضی ربه» [1] - همانا خرد، خویش را زنده گرداند و نفس، خود را میراند، چندان که اندام درشت او، نزار شد و خشونتش (درشتی اش) به لطافت گرایید. درخندهای پر نور، بر وی تابید و راه را برایش روشن ساخت و او را در راه راست به پیش راند و از دری به دری برد، تا به در سلامت کشاند و خانه اقامت و دو پای او در قرارگاه ایمنی و آسایش استوار گردید به آرامشی که در بدنش پدیدار گردید، بدانچه دل خود را در آن به کار بُرد و پروردگار خویش را راضی گرداند - در جلسات گذشته بیان کردیم: اگر رذائل، از درون انسان، محو نشود؛ فضائل بروز حقیقی نخواهد داشت. اتفاقاً یکی از خصوصیات اخلاق که اولیاء خدا در باب اخلاق، اشاره دارند: «تخلوا بأخلاق الله»، این است که باید از رذائل به سمت فضائل حرکت کرد.

انسان که به عنوان «فألهمها فجورها وتقواها» [2] هست، اولش، فجور و نفس دون است. اولین گام برای رسیدن به مقام بندگی، گذر از فجور است و یکی از نکات بسیار مهم، این است.

ملای نراقیبیان می فرماید: «الإنسان ملحوظة بالفجور و مقصودة بالتقوا»، انسان پیچیده شده در فجور است، اما قصد او در تقواست. «فمن رد الفجور» آن کسی که این فجور را گذراند، «و قرب بقصده» و به مقصد خود نزدیک شد، «فإنه التقوا» آن، به حقیقت تقواست، «فهو العبد» و او، بنده است.

غرض، این است که عزیزان! فجور در درون انسان هست و عمده اخلاق، این است: از این فجور، یعنی رذائل، خروج پیدا کنیم. به تعبیر دیگر، بعد از خروج از رذائل، محاسن به خودی خود بروز پیدا می کند. چون «فقد قرب بالتقوا» پس به تحقیق، او به خودی خود به حال متقین و تقوا نزدیک می شود. آن کسی هم که نزدیک به تقوا شد، «فهو العبد» بنده خداست. یعنی بروز تقوا در وجود بشر، حال متقین که «فألهمها فجورها وتقواها»، به رد الرذائل او رد الفجور یعنی گذر از این فجور است.

اولیاء خدا و تغییر حال دائمی، تا رسیدن به أحسن الحال

لذا قبل از این که با بیان روایت شریفه، ادامه بحث جلسات گذشته را داشته باشیم، این نکته را بیان کنم که یکی از معانی در باب «حول حالنا إلی أحسن الحال» هست، این است: انسان بداند از حالت فجور رد شود و به حال بندگی برسد که وقتی به آنجا رسید، دیگر به خودی خود روزبه روز، بلکه به قول اولیاء خدا ساعت به ساعت، به حالات قرب الی الله و حال بندگان حقیقی و حال این که انسان، تالی تلو معصوم و «صبغة الله» [3] (رنگ خدایی) شود و حالش، الهی شود، خواهد رسید.

لذا وقتی به اولیاء خدا نگاه می کنیم، متوجه می شویم که یکی از خصایص آنان، این است که می بینیم به تعبیر بزرگان، اینها هر روز، یک رجل دیگری هستند. اگر مثلاً آیت الله العظمی بروجردی در بحث خارج فقه نظریه ای بیان می فرمود، بعد از این که مجدد مطالب جدیدی را راجع به همان موضوع بیان می کرد، نظریه خود را تکمیل و به قول بعضی اصلاح می کرد. مستشکلین درس خارج ایشان معترض می شدند که آقا شما قبلاً نظر مبارکتان این بود، چطور شد که تغییر و تحول دادید؟ ایشان می فرمودند: «أنا رجل فی کل یوم»، من هر روز یک انسان دیگری هستم.

در مثال مناقشه نیست، اولیاء خدا در مباحث معرفتی و رسیدن به قرب الی الله تا جایی که به آنجا برسند که ملک، خادم آنها شود، «إن الملائكة خدام المؤمنین» که این روایت را یک زمانی بیان کردیم و توضیحات آن را دادیم، که پیامبر عظیم الشان بیان می فرمایند که ملائکه الله خادم مؤمن می شوند. ملائکه ای که وقتی من و شما می خواهیم مثل خودمان را بزنیم، به اشتباه مثل آنها را می زنیم و می گوئیم: من ملک بودم و فردوس برین جایم بود. در حالی که اگر انسان بداند، عبدالله و بنده پروردگار عالم است، می داند که افضل از ملائکه الله است، «إن الملائكة خدام المؤمنین».

لذا نکته بسیار مهم این است: وقتی انسان، این فجور را رد کرد و به فضائل رسید - که فعلاً بحث ما مربوط به آن قسمت نمی شود و می خواهیم در ابتدا بگوییم که چگونه می توانیم از رذائل رد شویم. اما نکته ای را گذرا بیان می کنم و برمی گردیم - و قرب به تقوا پیدا کرد، از آنجا به بعد حال او، روز به روز و به قول بعضی از عرفای عظیم الشان ساعت به ساعت تغییر می کند. یعنی می بینید ولی خدا امروز با روز گذشته خود متفاوت است.

وقتی انسان به محضر مبارک اولیاء خدا می‌رسد، می‌بیند این‌ها کأن دریایی بیکران هستند که تمامی ندارند و انسان، روز به روز این حال معنوی، این حال الهی و این اتصال به قرب الی الله را در وجود آن‌ها حس می‌کند. یعنی من و امثال من هم که اهل تقوای آن چنانی اولیاء خدا نیستیم، وقتی نزدیک آن‌ها می‌شویم، احساس تغییر آن‌ها را که هر روزشان نورانی‌تر از روز دیگر هست، حس می‌کنیم. دلیل چیست؟

دلیل اصلی، همین رد فجور و گذر از رذائل است. لذا اولیاء خدا اخلاق را در همین می‌دانند که انسان رذائل را بشناسد و بتواند به فضل و کرم الهی از آن‌ها گذر کرده و به فضائل برسد. این نکته هم نکته مهمی است که ما خودمان نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. وقتی شما در دعای تحویل سال بیان می‌کنید: «یا مقلب القلوب و الأبصار، یا مدبر اللیل و النهار، یا محول الحول و الأحوال»، یعنی داریم خطاب می‌کنیم و عرضه حال می‌دهیم. حالا آن عرضه حالمان چیست؟ «حول» یعنی خود من نمی‌توانم. اگر به من باشد، کمیت لنگ است و نه تنها روز به روز و ساعت به ساعت جلو نمی‌روم و حال من حال اولیاء خدا نمی‌شود، بلکه اگر به خودم واگذار بشوم، مع‌الأسف روز به روز عقب‌گرد دارم. لذا می‌گوییم: «حول»، یعنی تو متحول کن و من نمی‌توانم، «حول» حالنا إلی أحسن الحال.

وقتی انسان از رذائل خروج پیدا کرد، یکی از خصوصیات بسیار مهم او، این می‌شود: وقتی انسان به مقام تقوا رسید، دیگر از این‌جا به بعد، به عنایت الله تبارک و تعالی، حد یقفی برای او نیست. یعنی اگر یک حال معنوی پیدا کرد، خودش هم می‌داند که این‌جا دیگر نباید بایستد، «حول حالنا إلی أحسن الحال». یعنی تغییر به حالی از حالی و رجلی به رجلی و عبدی به مقام عبودیت دیگری، برای او دائمی است تا به أحسن برسد.

کما این که وقتی ذوالجلال و الاکرام تعریف من و شما را کرد، همین را بیان فرمود، فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ» [۴]. ما را در مقام حسن و نیکو نخواست، بلکه ما را در مقام أحسن خواست.

توقف کردن و دور شدن از بندگی!

خدا آن کنز خفی الهی، آیت‌الله مولوی قندهارپرا رحمت کند، ایشان می‌فرمودند: آیت‌الله قاضی‌بهارا و بارها بعه شاگردان خود بیان می‌فرمودند: بدانید اگر خواستید نشانه بندگی را در خودتان جستجو کنید، ببینید روز به روز حالتان در بندگی بهتر است، یا توقف دارید. آن روزی که دیدید توقف دارید (نه عقب‌گرد، بلکه توقف)، بدانید حال بندگی ندارید. این نکته، کد اساسی و بسیار مهم است.

یعنی وقتی انسان از رذائل و فجور رد شد، خصوصیت تقوای الهی این است که ما را مدام جلو می‌برد تا جایی که دیگر أحسن می‌شود. چون پروردگار عالم هم از من و تو، أحسن خواست.

موفقیت در مهار رذائل بیرونی، در گرو غلبه بر رذائل درونی است

چقدر زیبا و عالی است که آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، آیت‌الله انصاری همدانیمی‌فرمایند: بدانید رسیدن به مقام أحسن، راهش فقط و فقط از بین بردن فجور است که آن همه گناهان درونی و بیرونی است.

به تعبیر دیگری، قریب به همین مضمون، باز آن ولی خدا و حجت خدا، ملا محسن فیض کاشانیان می‌فرمایند: بدانید که راه رسیدن به آن مقام أحسن، از بین بردن رذائل درونی و بیرونی است.

لذا معلوم می‌شود که فجور و رذائل، ما را هم از درون گرفته و هم از بیرون. لذا یکی از معانی که بیان می‌کنند حتماً ده مرتبه قبل از طلوع و غروب آفتاب بخوانید: «أعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين و أعوذ بالله أن يحضرون إن الله هو السميع العليم»، این است که همزات شیاطین هم در درون و هم در بیرون است.

کما این که هادیان هم همین‌طور هستند، می‌گویند: یک هادی درونی به نام عقل است، البته آن عقل سلیم که در روایات شریفه بیان شده: «العقل ما عبد به الرحمن»، نه آن عقلی که ما راجع به آن صحبت می‌کنیم.

بنده امروز صبح در درس شذرات بیان کردم که آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی طی طریق را در مراحل سبعة انسانیت بیان می‌فرمایند و می‌فرمایند: اولین مرحله، مرحله نفس دون است که گاهی انسان را به آن مقام بهائم و شیاطین می‌کشاند که این صددرصد باید از بین برود و بعد به آن مقام نفس مطمئنه که مقام دوم است برسد که قرب به آن قلب سلیم بشود، از آن‌جا تازه مرحله سوم یعنی عقل شروع می‌شود. این در حالی است که ما وقتی به عقل می‌رسیم، آن تعاریف ظاهری خودمان را بیان می‌کنیم. اما ایشان از آن مراحل سبعة انسانیت، مرحله سوم را مرحله عقل بیان کردند و به زیبایی نکاتی را در آن مورد بیان می‌فرمایند.

لذا در این «أعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين و أعوذ بالله أن يحضرون إن الله هو السميع العليم» نکته اصلی این است که می‌گویند: «همزات» هم در درون است و هم بیرون. همان‌طور که عرض کردیم هادی هم در درون است و هم بیرون. هادی بیرونی، انبیاء هستند و هادی درونی، عقل سلیم است - که عقل حقیقی را بیان می‌کنیم -

لذا عزیزان من! یکی از نکات مهم این است: هادی درونی (عقل)، بسیار مؤثر است؛ چون هادی بیرونی، فقط عنوان «بشیراً و نذیراً» است که می‌آید عقل را بیدار کند. از آن طرف، اگر کسی موفق بشود بر این رذائل و فجور درونی غلبه پیدا بکند، به فضل الهی می‌تواند در مهار آن فجور و رذائل بیرونی هم موفق شود. لذا اس و اساس، در درون است و نکته اساسی این‌جاست.

چگونه می‌توان به احیاء عقل و دقت نظر رسید؟

وجود مقدس مولی‌الموالی (ع) می‌فرمایند: آن‌هایی که توانستند رذائل را در درون خودشان از بین ببرند، کار می‌رسد به آن‌جا که «قد أحیا عقله» حالا عقلش احیاء می‌شود. یعنی تا رذائل در درونش باشد، عقلی به نام عقل سلیم وجود ندارد، احیاء عقلی

موجودیت خارجی ندارد و این گرفتاری درونی را به وجود می‌آورد.

اما می‌فرمایند: دلیل این احیاء عقلی این است: «وَأَمَاتَ نَفْسَهُ» او نفس خودش را می‌کشد. به‌به! تا جایی که پروردگار عالم به واسطه خروج از رذائل، چنان دقت نظر به او مرحمت می‌کند که می‌فرمایند: «حتی دَقّ جلیله» که همه چیز را با دقت می‌بیند. لذا عزیز من! یکی از خصوصیات برون‌رفت از رذائل این است که او سیاس کیاس می‌شود. برای همین است که عارف بالله، دقت نظرش نسبت به دیگران بیشتر است. طوری که آینده نگری او نسبت به دیگران بیشتر می‌شود و به تعبیری بصیر و اهل بصیرت می‌شود، «حتی دَقّ جلیله».

یعنی برون‌رفت از گناه و رذائل، یک خصوصیت دیگری که برای انسان ایجاد می‌کند، این است که وقتی عقلش احیا می‌شود، دقت نظرش هم نسبت به دیگران بیشتر می‌شود.

بلکه به یک تعبیر دیگری که مولی‌الموالی بیان می‌فرماید - که اصل همین است - دیگران اصلاً دقت نظر ندارند. چون حضرت نمی‌فرمایند، «أَدَقّ»، بلکه می‌فرمایند: «حتی دَقّ جلیله». اگر بیان فرموده بودند: «حتی أَدَقّ جلیله» یعنی سایرین هم دقت دارند، ولی این دقیق‌تر است، اما حضرت می‌فرمایند: فقط این دقیق است. این یک نکته بسیار مهم است. البته فعلاً داریم خصوصیت بیرون‌رفت از رذائل را بیان می‌کنیم، حالا بعد از آن بیان می‌کنیم که چگونه باید خارج شویم.

یکی دیگر از مطالبی که حضرت بیان می‌فرمایند، این است: «وَلَطَفَ غَلِيظُهُ، وَبَرَقَ لَهُ لَامَعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ» او تمام راه‌ها را می‌فهمد و همه طرق را درک می‌کند، «فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَاعَفَتِ الْأَبْوَابُ إِلَيْ بَابِ السَّلَامَةِ وَدَارِ الْإِقَامَةِ» تمام ابوابی را که عامل فریب می‌شوند، دفع می‌کند تا به یک باب برسد که آن هم باب نجات و سلامت است.

یعنی اگر کسی از رذائل و فجور خارج شد، درک می‌کند که همه ابواب فریبی را شیاطین جن و انس، سر راه او قرار می‌دهند، ابواب کذب است و بدین ترتیب به باب صدق و باب حقیقی می‌رسد.

فریب بزرگ شیطان به بشر!

لذا فطرت همه، فضائل را می‌خواهد، چون قرآن می‌فرماید: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» [۵] بارها عرض کردم پروردگار عالم نمی‌فرماید: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ الْمُؤْمِنَ» یا «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ الْمُسْلِمَ»، بلکه می‌فرماید: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ». همه انسان‌ها، فطرتشان الهی است و دنبال این فطرت الهی می‌گردند، اما - این اما مهم است - نمی‌دانند که می‌خواهند به فطرت خود جواب بدهند، لذا چون از رذائل بیرون نیامده، دنبال یک فضیلتی هم می‌گردد؛ چون ذاتاً می‌داند مطالب معرفتی، عالی است و این، فطرتش است. اما به اشتباه در دامن کسانی می‌افتد و در عرفان‌های حلقه‌ای و عرفان‌های کذا و کذا گرفتار می‌شود. می‌دانید چرا؟

دلیل دارد: شیطان می‌داند انسان به دنبال فطرت گمشده خودش یعنی فطرت الهی می‌گردد و اگر او را پیدا نکند، پشت پای محکمی به شیطان می‌زند، لذا برای این‌که او را فریب بدهد، می‌گوید: به این‌جا برو که می‌گویند اگر گناه هم بکنی، منعی برای تو ندارد. همین قدر که تو اتصال به پروردگار عالم پیدا بکنی، همین قدر که به ظاهر، قلبت سلیم باشد، کافی است. اما مگر می‌شود قلبی سلیم باشد و گناه کند؟! به فریب می‌گوید قلبت، قلب پاک باشد، حالا اگر گناه هم بکنی و یک رذائلی هم از تو سر بزند، منعی ندارد. لذا اگر اختلاط بود، اگر مردها و زن‌ها با هم نشست و برخاست داشتید، منعی ندارد. همین که تو لحظاتی می‌نشینی و با پروردگار عالم خلوت می‌کنی و حال خوشی داری، بس است، حالا اگر مابقی‌اش را هم به گناه مشغول شدی، مهم نیست. این، همان چیزی است که نصارا هم از این طریق فریب خوردند.

همان‌طور که عرض کردم تعبیر قرآن در مورد این‌ها، مسیحی نیست، هیچ جای قرآن، مسیحی و یا کلیمی ندارد، بلکه می‌فرماید: یهود و نصارا. لذا شیطان، نصارا را هم از این طریق فریب داد که آن جایی که فطرت الهیات دارد تو را صدا می‌زند، خدمت کشیش می‌روی و اقرار می‌کنی و وجدان خودت را با دادن مقداری پول راحت می‌کنی، ولو آن پول هم از راه حرام به دست آمده باشد. یعنی مقداری پول می‌دهی و در درون خود آرام می‌شوی و می‌گویی: اگر از این به بعد هم انجام دهم، باز راه برون رفت هست.

لذا شیطان می‌داند اگر کسی از رذائل خارج شد، دیگر الهی محض می‌شود و شیطان بر او تسلط ندارد. اما از آن طرف هم می‌داند که انسان باید به فطرتش که الهی است، جواب دهد. برای همین می‌گوید: از رذائل خارج نشو، اما می‌توانی همراه با این که از رذائل خارج نشدی، محاسنی را هم کسب کنی و این فریب بزرگ شیطان به بشر است.

اما امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: این‌گونه نمی‌شود. اولیاء خدا و انبیاء عظام، همه و همه آمدند و می‌گویند: این نمی‌شود. لذا این که قرآن در مورد بعثت پیامبر (ص) هم می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [۶] که باید از تزکیه شروع شود، یعنی باید واقعاً صاف صافش کنی. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» [۷] صاف صاف شدن، همین است؛ یعنی دیگر هیچی از رذائل نباشد تا بتوانی پیش بروی. یا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَا» [۸] هم همین است، باید در ابتدا صاف و پاک شود و هیچ چیزی دیگر در درون نباشد.

اگر به این حال رسیدی، بله آن موقع می‌رسی، ولی این طوری فریب می‌دهد و می‌گوید: بله می‌توانی در حلقه‌های عرفانی چنین و چنان هم باشی و هیچ اشکالی ندارد. یا مثل یک انسان بی‌سوادی هم که نمی‌دانم چرا جلوی چشم را نمی‌گیرند و مدام هم حرف‌های بی‌اساسش دارد در فضاهای مجازی پخش می‌شود، بگویی: مگر با دو تا مو بیرون گذاشتن، خدا عذابت می‌کند؟ این خدا، خدای مهربانی است، این طور نیست و ... و بدین ترتیب با بیان این حرف‌های فریب‌دهنده که کذب محض است، یک عده را به بیراهه بکشانی.

در حالی که این همه آیات الهی راجع به عذاب به صراحت دارد بیان می‌شود که الآن بحث من این نیست و یک موقع خواهم ورود پیدا کنم و راجع به باب توبه صحبت کنم، در آنجا به فضل الهی بیان می‌کنم که به نظرم آمد بیش از دو سه سال مطلب راجع به بحث توبه و عذاب الهی و ... وجود دارد.

عرض کردم آیت‌الله شاه‌آبادی بیان می‌فرمایند: در این مراحل سبعة انسانیت، وقتی انسان از رذائل خارج می‌شود، تازه به مرحله نفس مطمئنه می‌رسد که بعد به عقل برسد. پس معلوم می‌شود ما که مدعی عقل هستیم، اصلاً عقلی نداریم.

خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي» [۹] پروردگار عالم، در این‌جا چقدر متکلم وحده حرف می‌زند! می‌فرماید: وقتی به آن مقام نفس مطمئنه رسیدی، حالا دیگر تو برای منی و به سمت من می‌آیی.

پس چطور می‌شود انسان بگوید با رذائل می‌توانم فضائل هم کسب کنم؟! محال است، و یکی از فریب‌های بزرگ شیطان همین است که از آن طرف من و تو را به کسب فضایل دعوت می‌کند، چون می‌داند ما به دنبال فطرت الهی خودمان می‌گردیم که جواب مثبت به فطرت خودمان بدهیم.

خداوند در ابتدا می‌فرماید: «فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ فُطْرًا عَلِيَّهَا» و بعد هم می‌فرماید: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»، لذا معلوم می‌شود که حتی اوباما هم در تنهایی‌هایش دنبال این می‌گردد که به فطرتش جواب مثبت دهد، منتها می‌گویند: می‌توانی رذائل و فضائل را کنار همدیگر جذب کنی، می‌توانی دزدی و اختلاس کنی و یک شب هم ماه مبارک رمضان، افطاری بدهی که دیگر پاک می‌شود، یا محرم می‌آید یک سفره برای ابی‌عبدالله ببنداز، پاک می‌شود. عجب! بدزد! بله، تا وقتی خروج از رذائل نباشد، چون بشر دنبال فطرت الهی خودش هست، شیطان این‌طور فریب می‌دهد. پس اس و اساس همین است.

حب و بغض نسبت به بی‌بی‌دو عالم (س) ملاک ورود به بهشت و جهنم!

إن شاء الله ادامه این روایت برای جلسه آینده بماند. یک نکته‌ای هم راجع به بی بی دو عالم خیلی کوتاه بیان کنم که إن شاء الله از مولودی‌خوانی حاج آقای قربانی که امشب توفیقی است از ایشان که خودشان از رزمندگان و جانبازان و بحمدلله اهل حال و معنا هستند، استفاده کنیم.

نکته‌ای از کتب اهل جماعت بگویم که اگر ما گرفتار به نفس دون شویم، همین می‌شود. این روایت را طبرانی در جلد بیست و دوم و ابن اثیر در جلد هفتم، عسقلانی در جلد هشتم، از خلیفه دوم می‌آورند که بارها پیامبر (ص) به بی‌بی‌دو عالم (س) خطاب کرد - حالا ما به نام بی‌بی‌دو عالم (س) می‌گوییم، اما آن‌ها که از اهل جماعت هستند، در روایت به نام فاطمه (س) آوردند - : «ان الله يغضب لغضبک و یرضی لرضاک و انا یوم القیامه قام الی باب النار و الجنة»، من پیامبر روز قیامت در جایی که از همان ابتدا دو قسمت به طرف بهشت و جهنم می‌شود، ایستادم، «و من غضبک امرنی بادخاله النار» تا هر که با تو غضب کرده را داخل در آتش کنم، «و من یرضاک امرنی بادخاله الجنة» و هر که را تو را راضی کرده، امر به ورود به بهشت کنم. من یک سؤال می‌کنم که این را خود خلیفه دوم باید جواب دهد که چرا پس این طور شد؟! همین نفس دون.

لذا عزیز دلم! من و تو دلمان خوش باشد به همین که بحمدلله و المنه حب اهل بیت را داریم که إن شاء الله با اطاعتشان قرین گردد.

ای فراتر ز عرش، رفعت تو

وی بلندای چرخ، عزت تو

بارها عقل کل، رسول امین

بوسه می‌زد به دست حضرت تو

فاطمه، ای شهیده اسلام!

هست عاجز، بشر، ز مدحت تو

معنی آیه‌های قرآنی

هست قرآن، گواه عصمت تو

مادر یازده امام همام

این بود خود دلیل شوکت تو

هیچ کس جز خدا، تو را شناخت

متحیر بشر، ز خلقت تو

تو شفیع قیامتی ما را

دست ما و نگاه رحمت تو

«السلام علیک یا فاطمة، یا بنت محمد یا قره عین الرسول

یا سیدتنا و مولاتنا، إنا توجهنّا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیهة عندالله، إشفعی لنا عندالله»

پی نوشتها

- [۱]. نهج البلاغة : الخطبة ۲۲۰ .
- [۲]. شمس / ۸ .
- [۳]. بقره / ۱۳۸ .
- [۴]. تین / ۴ .
- [۵]. روم / ۳۰ .
- [۶]. جمعه / ۲ .
- [۷]. اعلی / ۱۴ .
- [۸]. شمس / ۹ .
- [۹]. فجر / ۲۷ الی ۳۰ .